

واکاوی وجه ارتباط هدایت به متقین در نظر مفسران

محمدحسین شیرافکن*

دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن قم

علیرضا قایمی نیا**

دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۲۴)

چکیده

از جمله مسائلی که از دیرباز در همه انحای نگرش تفسیری و در همه اعصار تا امروز، معرکه آرای مفسران قرار گرفته است، وجه ارتباط هدایت قرآن کریم به متقین می باشد. قرآنی که حکمت نزول آن هدایت عالمیان معرفی شده، به چه علت در آیه دوم سوره بقره هدایت آن به متقین نسبت داده شده است؟ منظور از هدایت و متقین در این آیه چیست؟ آیا این نسبت دال بر انحصار هدایت قرآن به متقین است؟ نظرات مختلف مفسران را به دو بخش اصلی تقسیم کردیم. در مجموع، پنج نظر را در این دو بخش گنجانیدیم و به بررسی اجمالی آنان پرداختیم. در این جستار، این نکته حاصل می گردد که نسبت هدایت به متقین دوسویه می باشد؛ یعنی چنان که هدایت بر متقین مؤثر است، تقوا نیز در کسب هدایت تأثیر بسزایی دارد و این نسبت بیانگر هدایتی خاص است. در هندسه معرفتی قرآن، هدایت نسبت به تقوا، سه موضع دارد. این سه ساحت باعث شده است که در ایجاد و شدت تقوا تأثیر بسزایی داشته باشد. با تدبیر در مسائل بیان شده از ارتباط و هم آیی هدایت و تقوا نتایج متعددی حاصل می شود. می توان بیان داشت که متقین در مرحله ابتدا و استدامه نیاز به هدایت الهی دارد و از آن بهره جسته، در پرتو دو هدایت الهی قرار گرفته اند که از آن به هدایت اولیه و ثانویه یاد شده است.

واژگان کلیدی: هدایت، متقین، هدایت تامه، هدایت قرآنی.

* E-mail: mh.shirafkan12@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: irc@islamic-iitory.com

مقدمه

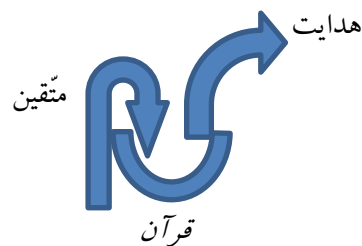
در قرآن کریم، در باب «تقوا» با کانون‌های توجه مختلفی سخن به میان آمده است؛ واژه‌ای که با مشتقات خود، ۲۵۸ بار و در ۲۳۷ آیه از قرآن کریم به تصویر کشیده شده است. این واژه با معانی مختلفی که در طول تاریخ به خود گرفته، در قرآن ایفای نقش کرده است. ایزوتسو می‌گوید:

«ابتدایی‌ترین معنای این واژه، به کاربرد آن در میان عرب پیش از اسلام برمی‌گردد. فعل "إتَّقَى" در زبان آنان، لزوماً معنای دینی یا اخلاقی نداشت و در زمینه‌ای عرفی به این معنا بوده که شخص میان خود و چیزی که از آن می‌ترسد، حائل و مانعی مادی قرار دهد تا از گزند آن حفظ شود» (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۳۰۵). بنابراین، می‌توان سیر بسط معنایی تقوا را در قرآن مشاهده کرد. معنای اولیة تقوا (حائل قراردادن در برابر عذاب الهی) پس از گذشتن از مرحله میانی (ترس مؤمنان از خدا)، بسط و تحوّل یافت و معنای «تبعیت از اوامر و نواهی خداوند» را پیدا کرد (ر.ک؛ همان: ۱۳).

تکثر استعمال این واژه در این کتاب حاکی از اهمیت ویژه آن در ذهن صاحب کتاب می‌باشد. تعدّد استعمال این واژه در قرآن کریم، تأثیر مستقیم در مفهوم‌سازی ذهنی مخاطب نسبت به جهان‌بینی قرآن دارد؛ به بیان دیگر، واژه‌ها از حوزه‌های مختلف معرفتی نامبرداری می‌کنند. از این رو، گزینش یک واژه، حوزه معرفتی خاصی در ذهن مخاطب برمی‌انگیزد.

در قرآن کریم، این واژه از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است؛ از جمله اوصاف متّقین، آثار تقوا، تأثیر تقوا، لوازم تقوا و موارد دیگر. از دیگر مباحث مطرح در قرآن کریم، مواردی است که از جانب خداوند به متّقین نسبت داده شده است که پیگیری علت این نسبت، در نظر مفسران معرکه‌آرا شده است. از باب نمونه می‌توان نسبت امن به متّقین را اشاره کرد که خداوند اشاره فرموده است: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾ (نبا/ ۳۱ و نیز ر.ک؛ البقره/ ۵؛ آل عمران/ ۱۳۰؛ المائده/ ۱۰۰).

در این راستا، از مهم‌ترین این نسب می‌توان به واژه «هدی» اشاره کرد که در آیه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ بیان شده است. در این آیه شریفه، قرآن کریم به مثابه ظرفی تصویر شده است که متقین از درون این ظرف بهره می‌گیرند و خروجی این بهره‌وری، هدایت است.



از سویی، طبق حکمت نزول قرآن، هدایت برای همگان معرفی شده است و از سوی دیگر، در این آیه هدایت به متقین نسبت داده شده است. در این مقاله برآنیم تا علت نسبت هدایت به متقین را در آرای مفسران واکاوی نماییم تا وجه این نسبت معین گردد که آیا از باب اختصاص و انحصار است و یا بیان مصداق یا موارد دیگری که خواهد آمد. لذا غالب بحث را از باب اینکه مرتبط با موضوع باشد و نیز جامع تمام نظرات گردد، به دو بخش تقسیم نموده‌ایم. در بخش اول، به بیان آن دسته از تفاسیری پرداخته شده که وجه ارتباط در آنها تصریح نشده است و فقط به تفسیر یا تأویل هدایت و متقین بسنده شده است. در بخش دوم نیز به آن دسته از تفاسیری که وجه نسبت را تبیین کرده‌اند، اشاره شده است.

۱- تصریح نکردن به وجه نسبت

در این بخش، از آنجا که عده‌ای از مفسران به تفسیر هدایت پرداخته‌اند و درباره متقین بیانی نداشته‌اند و برخی دیگر به تأویل متقین پرداخته‌اند و بر ظاهر هدایت توقف کرده‌اند و دسته دیگری نیز تفسیر هدایت را با تأویل متقین قرین نموده‌اند که خود به سه دسته تقسیم می‌شوند.

۱-۱) تبیین معنای هدایت

برخی از مفسران در این مقام به بیان معنای هدایت پرداخته‌اند و برای آن جانشین ذکر کرده‌اند. این دسته از مفسران به تفسیر واژه هدایت اکتفا کرده، وجه نسبت را بیان نمی‌کنند. در این تفاسیر، برای جانشینی هدایت، از واژه‌های «بیان»، «نور»، «حجّة»، «ضیاء» و «رشد» استفاده شده است؛ برای نمونه، از میان این دسته از تفاسیر می‌توان به تفسیر تستری در قرن سوم اشاره کرد که ذیل این آیه می‌گوید: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ ای بیاناً للمتّقین» (تستری، ۱۴۲۳ ق: ۲۶).

تستری بعد از تفسیر هدایت به «بیاناً» به تعریف متّقین می‌پردازد و آنان را افرادی می‌داند که به غیر خدا تکیه نکرده‌اند و حول و قوّه خود را از خداوند خواستارند. چنان که ملاحظه شد، تستری پا را فراتر از تفسیر هدایت نگذاشته است. نکته قابل توجه اینکه از بیان تستری اختصاص هدایت به متّقین برداشت نمی‌شود و به نظر می‌رسد او در مقام هماهنگ‌سازی هدایت منظور با «هُدًى لِلنَّاسِ» است تا با آن هدایت همگانی تنافی پیدا نکند. از آنجا که او وجوه ادبی را نیز ذکر نکرده است و درباره «لام» در «لِّلْمُتَّقِينَ» بیانی ندارد، نمی‌توان در این باب از او بهره‌ای جست.

در این دسته از تفاسیر، تنها موردی که اشاره به تخصیص می‌کند، تفسیر کتاب التّسهیل لعلوم التّنزیل در قرن هشتم است. مؤلف می‌نویسد: «هُدًى هنا بمعنی الإرشاد لتخصیصه بالمتّقین، و لو کان بمعنی الیّان لعم کقولہ: هُدًى لِلنَّاسِ: هدایت در این آیه به معنای ارشاد است، به دلیل اختصاص هدایت به متّقین، و اگر به معنای بیان باشد، دیگر خطاب عام می‌شود» (ابن جزّی غرناطی، ۱۴۱۶ ق: ج ۱: ۶۹).

ابن جزّی در مطلب خود، هدایت را به ارشاد تفسیر کرده است و علت آن را تخصیص هدایت به متّقین می‌داند. وی می‌گوید اگر هدایت به معنای بیان گرفته شود، دیگر اختصاص و انحصار مطرح نمی‌شود و هدایت همگانی مطرح می‌گردد. او در تفسیر خود، به اختصاص هدایت به متّقین تصریح می‌کند، ولی از آنجا که همّت او در کشف معنای هدایت بود، او را در این مقام ذکر کردیم.

۲-۱) بیان تأویلی متقین

عده دیگری از مفسران در این مقام به تأویل متقین پرداخته‌اند. اینان نیز تصریحی به اختصاص و وجه اختصاص نکرده‌اند. علامه طباطبائی در بحث تبیین تأویل نظرات راهگشایی دارند که در فهم این مقام کارساز است. ایشان تأویل را از سنخ دلالت لفظی ندانسته‌اند، بلکه آن را از قبیل حقایق خارجی می‌داند و ذیل تفسیر آیه هفت سوره آل عمران به تفصیل در این باب سخن می‌گوید که گزیده آن را نقل می‌کنیم:

«نسبت تأویل شیء به خود آن به سان نسبت معنی به صورت یا حقیقت به مثال است... مقصود از تأویل یک آیه، جنبه مفهومی آن، اعم از مفهوم موافق و مخالف و از نوع معنای لفظ نیست، بلکه تأویل از سنخ امور خارجی است؛ آن هم نه به این صورت که مصداق خارجی خبر را تأویل آن بگوئیم، بلکه تأویل از سنخ امور خارجی است که نسبت آن به آیه و کلام، نسبت ممثل به مثال و باطن به ظاهر است... بنابراین، تأویل از قبیل امور عینی والایی است که برتر از قلمرو تقیدات لفظی است و نسبت آن با الفاظ تنها به سبب نزدیک ساختن آن به اذهان می‌باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۳۰).

باید گفت از میان مفسران، سه کتاب تفسیر قمی در قرن سوم و به دنبال آن تفسیر عیاشی در قرن چهارم و تفسیر البرهان در قرن یازدهم عیناً در این مقام این روایت را بیان می‌دارند: «أبو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، قال: حدثني أبي، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله^(ع)، قال: «الكتاب: علي^(ع) لا شكّ فيه. هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ قَالَ: بَيَانٌ لِشِيعَتِنَا» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۰؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱: ۲۵ و بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۱۲۳).

در سه تفسیر فوق، تأویل «ذَلِكَ الْكِتَابُ» را «حضرت علی^(ع)» دانسته‌اند، لذا هدایت را به شیعیان نسبت می‌دهند. نکته قابل توجه اینکه اگرچه این مفسران تصریح به اختصاص هدایت به متقین نکرده‌اند، ولی از لحن کلام ایشان و تمسک به این روایت می‌توان تخصیص را استنباط کرد.

از میان این دسته تفاسیر، حویزی در تفسیر نورالثقلین خود به روایت دیگری اشاره می‌کند: «و یاسناده إلى علی بن ابي حمزة عن يحيى بن ابي القاسم قال: سألت الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام عن قول الله عز و جل: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾. فقال: المتقون شيعة علي عليه السلام و الغيب هو حجة الغائب» (عروسی الحویزی، ۱۴۱۵ق.، ج ۱: ۳۱).

او نیز در اینکه هدایت مختص شیعیان می‌باشد، با سه تفسیر مذکور هم‌نظر بوده، ولی از روایت دیگری این تخصیص را اشاره کرده است.

۳-۱) تبیین معنا و تأویل

دسته سوم، مفسرانی هستند که علاوه بر تفسیر هدایت، به تأویل متقین هم اشاره کرده‌اند، ولی تصریح به اختصاص و وجه آن را نیز ذکر نکرده‌اند. می‌توان نظر این دو مفسر را حاصل جمع نظرات سابق دانست. حسکانی در تفسیر شواهد التنزیل لقواعد التفضیل با استناد به روایتی، هدایت را به بیان و نور تفسیر کرده است و تأویل متقین را علی بن ابی طالب^(ع) می‌داند:

«أخبرنا عقيل بن الحسين بقراءتي عليه من أصله، قال: حدثنا علي بن الحسين قال: حدثنا محمد بن عبد الله قال: حدثنا عثمان بن أحمد بن عبد الله الدقاق ببغداد، قال: حدثنا عبد الله بن ثابت المقرئ، قال: حدثني أبي، عن الهذيل بن حبيب أبي صالح عن مقاتل، عن الضحاک عن عبد الله بن عباس في قول الله عز و جل: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ يعني لا شك فيه أنه من عند الله نزل ﴿هُدًى﴾ يعني بياناً و نوراً ﴿لِّلْمُتَّقِينَ﴾ علي بن أبي طالب الذي لم يشرك بالله طرفة عين، اتقى الشرك و عبادة الأوثان و أخلص لله العبادة، يبعث إلى الجنة بغير حساب هو و شيعته» (حسکانی، ۱۴۱۱ق.، ج ۱: ۸۶).

اگرچه در این تفسیر نیز به تخصیص تصریح نشده است، ولی از بیان این مفسر هم اختصاص هدایت به حضرت علی^(ع) برداشت می‌شود.

تفسیر دیگری که به این شکل عمل کرده، مراح لیبید لکشف معنی القرآن المجید است. صاحب این تفسیر که در زمره تفاسیر عرفانی می‌باشد، هدایت را به معنای رحمت اخذ کرده، متقین را امت رسول خدا^(ص) دانسته است. او برخلاف تفاسیر قبل که متقین را شیعیان و یا در تفسیر شواهد التنزیل لقواعد التفضیل که از اهل سنت هم می‌باشد، تأویل آن را خود حضرت علی^(ع) دانسته، این تفسیر متقین را مختص مسلمین و معتقدان به قرآن کریم و رسول خدا^(ص) دانسته است و دامنه آن را گسترده‌تر از مفسران قبل گرفته است (ر.ک؛ نووی جاوی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱: ۹).

۲- تصریح به وجه نسبت

گروهی از مفسران به تبیین وجه ارتباط هدایت پرداخته‌اند و ذیل این آیه، علت ارتباط هدایت را به متقین بیان داشته‌اند. مفسرانی را که به تبیین این وجه ارتباط پرداخته‌اند، می‌توان به سه گروه زیر تقسیم کرد.

۲-۱) بیان متقین از باب تعظیم

مفسر قائل است که در این آیه، اگرچه هدایت را به متقین نسبت داده است، ولی این نسبت، اختصاص و انحصار را نمی‌رساند، بلکه تمام افراد بشر، درخور درک خویش، از این آیات الهی نور دریافت می‌کنند و مورد هدایت قرار می‌گیرند. اگر پرسیده شود، پس علت نسبت هدایت به متقین چه بوده است و وجه ذکر متقین چیست؟ پاسخ بر طبق عقیده آنان چنین است که ذکر متقین از میان مصادیق مختلف از باب تعظیم مقام آنان می‌باشد. در این میان، مفسری که به این مطلب تصریح کرده، سید عبدالاعلی موسوی سبزواری (قرن ۱۴/ شیعہ) در تفسیر مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن است. مفسر در تفسیر خود بیان می‌دارد چنان که قرآن کریم مقتضی برای حدوث تقوا برای عاملان به آن است، مقتضی بقای متقین بر تقوا نیز می‌باشد؛ یعنی قرآن کریم نسبت به تقوا هم جنبه حدودی دارد و هم جنبه ثباتی. شخص هم می‌تواند به کمک قرآن، تقوا را در خویش حادث کند و هم شخص متقی می‌تواند به یاری کتاب الله، تقوای خویش را مستحکم کند. همچنین، او قائل

است که همه افراد بشر به قدر قابلیت خود از قرآن کریم مستفیض می‌شوند و این از خصوصیات این کتاب است. همان‌گونه که ذکر شد، مفسر علت ذکر متقین را در این آیه چنین بیان می‌دارد: «وإنما ذکر المتّقین إشعاراً بعظمة التّقوی و أهمیّة مقامها» (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق.، ج ۱: ۶۳). ایشان در ادامه، علت اختصاص نیافتن هدایت به متقین را این‌گونه بیان می‌کند:

«و لیس المراد بالمتّقین خصوص من بلغ المرتبة القصوی فی ایمانه و تقواه لأنّ القرآن نافع و هادٍ لجمیع المراتب بل و جمیع النّاس كما عرفت، و لا تختصّ هداية القرآن بالمتّقین فقط لأنّ الوصف لا یدلّ علی المفهوم خصوصاً مع التّصریح بالعموم فی آیات کثیرة: مراد از متّقین، کسانی نیست که به مرتبه بالای ایمان و تقوا دست یافته باشند؛ زیرا قرآن سودمند و هادی همه سطوح، بلکه همه افراد می‌باشد، چنان‌چه بیان شد و هدایت قرآن مختصّ متّقین نمی‌باشد، چون وصف (تقوا) دلالت بر مفهوم نمی‌کند، به‌ویژه با وجود تصریح عمومیّت هدایت در آیات مختلف» (همان).

نکته قابل توجه این است که با اینکه صاحب مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن از مفسران قرن ۱۴ می‌باشد و در این دوره، غالب مفسران در این بحث قائل به قول هدایت تامه شده‌اند (چنان‌که بیان خواهد شد)، ولی این مفسر قول عدم انحصار را اتخاذ کرده که نه تنها در این دوره، بلکه این قول در میان تمام مفسران، بی‌مانند است.

۲-۲) مجاز مشارفت

مفسر در این قول باور دارد که هدایت خداوند متعال با قرآن همگانی، و این نور بر همه ساطع است، ولی اگر کسی در جذب این نور بکوشد و به فرمان‌های آسمانی آن گردن نهد، وارد جرگه متقین می‌گردد. لذا اگر قرآن کریم هدایت را به متقین نسبت داده، از باب مجاز مشارفت است؛ یعنی متقین کسانی هستند که با عمل به قرآن کریم متقی می‌شوند.

از قائلان و بنیانگذاران این قول، شیخ طبرسی در تفسیر *جوامع الجامع* است، با این توضیح که شیخ طبرسی پس از بیان اینکه مصدر «هدی» در این آیه، در جای وصف «هاد» نشسته است، به تعریف «متقی» می‌پردازد و آنان را کسانی که از انجام آنچه مورد عقاب خداوند می‌شود، اعم از فعل یا ترک، معرفی می‌کند. او اشاره می‌کند که این دسته از افراد به سبب مشارفت به تلبس به لباس تقوی، متقین نامیده شده‌اند. او برای تأیید قول خود به روایت رسول خدا^(ص) اشاره کرده است که چنانچه کسی کشته‌ای را بگشند... (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۱۸). اگر در این حدیث، «قتیل» در حالی که او بعد از قتل متصف به صفت «قتیل» می‌شود، این نیز از باب مشارفت به قتل است؛ یعنی به حسب اینکه قتل واقع می‌شود، به او اطلاق قتل شده است. همچنین، در قول خداوند، اگر تعبیر به فجور و کفر شده است، با اینکه در بدو تولد چنین صفاتی را ندارند، به سبب تلبس در آینده، اکنون به آنان فاجر و کافر اطلاق شده است. همچنین، در کتاب *تفسیر الجلالین* نیز این گونه به این قول اشاره شده است: «للمتقين الصائرين إلى التقوى یامثال الأوامر و إجتناّب النّواهی لإتقائهم بذلک النار» (محلّی و سیوطی، ۱۴۱۶ق: ۵).

در این تفسیر، منظور از متقین کسانی است که به سبب امثال اوامر الهی و اجتناب از نواهی حضرت حق رجوع به تقوا می‌کنند و به سبب این اعمال، از آتش جهنم مصون می‌مانند.

محمدجواد مغنیه نیز از کسانی است که در کتاب *تفسیری خود، الکاشف*، به این مجاز اشاره کرده است (ر.ک؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۴۲). در تفسیر *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، برای تمسک به این قول، یعنی مجاز مشارفت، علت تراشی می‌کند. در این تفسیر، آلوسی پس از تصریح به قول مجاز مشارفت، علت أخذ این قول را فرار از تحصیل حاصل معرفی می‌کند. او می‌گوید: «فالمراد بهم المشارفون مجازاً لإستحالة تحصیل الحاصل و إثارة علی العبارة المعربة عن ذلک للإیجاز: مراد از متقین، مشارفین به تقوا از باب مجاز است؛ زیرا تحصیل حاصل می‌شود و تقدّم آن از باب مجاز است» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۱۱۱). او معتقد است که اگر مراد از متقین، همان متقین مصطلح باشد،

اختصاص هدایت به آنان تحصیل حاصل می‌باشد؛ زیرا متقین به معنای افرادی است که هدایت شده‌اند و اگر بخواهند دوباره هدایت شوند، این تحصیل حاصل می‌باشد که از سوی حکیم صادر نمی‌شود. پس به ناچار متقین را در این آیه، مشارفین به تقوا معنا می‌کند.

۲-۳) هدایت تامّه

این دسته از مفسران نیز به بیان وجه ارتباط هدایت به مفسران پرداخته‌اند. آنان بر این اعتقادند که مراد از متقین، همان متقین ظاهر آیه است و نیاز به مجاز نیست، ولی مراد از هدایت، هدایت تامّه است. مفسران این دسته، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. در گروه اول، هنگام تبیین وجه ارتباط، به هدایت تامّه بودن قرآن برای متقین تصریح می‌شود، ولی در گروه دوم، این هدایت تامّه بودن کتاب‌الله از فحوای کلام ایشان حاصل می‌شود. برای توضیح بهتر، این دو گروه را در دو دسته زیر جای می‌دهیم.

۲-۳-۱) تصریح به هدایت تامّه

اینان قائل‌اند که اگرچه قرآن کریم کتابی است مُنزَل برای هدایت تمام افراد، ولی هدایت تامّه، کامل و مقصود را که به آن در تفاسیر خود با تعبیر «کفایة الإهداء»، «ازدیاد هدایت»، «روح تقوا»، «هدایة التوفیق» و «علت مبقیه» اشاره کرده‌اند، مخصوص متقین می‌دانند. اما در پاسخ به اینکه چرا قرآن کریم هدایت را مخصوص متقین ذکر کرده است، باید گفت آنان بر این باورند که قرآن کریم طبق حکمت نزول، همگان را هدایت می‌کند و خصوصیت قرآن، هدایت کردن است، ولی انسان برای استفاده از این چشمه سار هدایت، باید یک قابلیت خاص داشته باشند. آنان معتقدند هدایت با قرآن کریم زمینه‌ای می‌خواهد که تا شخص این زمینه را نداشته باشد، گرچه نور هدایت قرآن کریم ساطع است، ولی توان اثرپذیری از آن را ندارد.

ابن عربی در تفسیر منسوب به او، پس از تقسیم انسان‌ها به هفت دسته، از این زمینه به «استعداد» یاد کرده است و این استعداد را مرهون بقای بر فطرت اصلی می‌داند و می‌گوید:

«فعلى هذا، المتقون فى هذا الموضع هم المستعدون الذين بقوا على فطرتهم الأصلية، واجتنبوا رين الشرك و الشكك لصفاء قلوبهم و زكاء نفوسهم، و بقاء نورهم الفطرى، فلم ينقضوا عهد الله. و هذه التقوى مقدمة على الإيمان: پس بنا بر این، متقین در این جایگاه، صاحب استعدادهایی هستند که بر فطرت اصلی خود باقی ماندند و به سبب صفای قلب و پاکیشان و بقای نور فطری ایشان از شرک و شک دوری جستند. پس عهد خدا را نقض نکردند و این تقوا مقدمه ایمان است» (ابن عربی، ۱۴۲۲ق.، ج ۱: ۱۳).

صاحب تفسیر فی ظلال القرآن نیز وجود این زمینه را برای اخذ هدایت قرآن کریم ضروری می‌داند و از آن به «قلب سلیم» تعبیر کرده است و می‌گوید:

«فالتقوى فى القلب هى التى تؤهله للانتفاع بهذا الكتاب.... لا بد لمن يريد أن يجد الهدى فى القرآن أن يجيء إليه بقلب سليم، بقلب خالص. ثم أن يجيء إليه بقلب يخشى و يتوقى، و يحذر أن يكون على ضلالة، أو أن تستهويه ضلالة... و عندئذ يتفتح القرآن عن أسراره و أنواره، و يسكبها فى هذا القلب الذى جاء إليه متقياً، خائفاً، حساساً، مهياً لتلقى: پس تقوى در قلب، چیزی است که قلب را برای سود بردن از قرآن آماده می‌کند. کسی که می‌خواهد هدایت را در قرآن بیابد، باید قلب سالم به قرآن عرضه کند. سپس با خشیت قلب به سمت قرآن بیاید و پرهیزد از اینکه بر گمراهی باشد و یا قلب را از تاریکی پُر کند... در این هنگام، قرآن اسرار و انوار خود را می‌گستراند و می‌ریزد در قلبی که با تقوا، خوف و احساس، آماده کسب تقوا گشته است» (شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۳۸-۳۹).

ابن عاشور نیز در تفسیر خود به نام التحرير والتنوير، کسب هدایت قرآن کریم را منوط به زمینه دانسته است و مانند ابن عربی، از آن به «استعداد» یاد می‌کند و می‌نویسد:

«فالمراد أن القرآن من شأنه الإيصال إلى المطالب الخيرية و أن المستعدين للوصول به إليها هم المتقون، أي هم الذين تجردوا عن المكابرة و نزّهوا أنفسهم عن حضيض التقليد للمضلين و خشوا العاقبة و صانوا أنفسهم من خطر غضب الله، هذا هو الظاهر: مراد این است که از شأن قرآن است که رساننده به مطلوب خیر است و مستعدان برای رسیدن به این مطالب، متقین هستند که آنان از کبر دور بوده، خود را از تبعیت گمراهان پاک کرده‌اند و از عاقبت هراس داشته، خود را از خطر غضب الهی حفظ نموده‌اند» (ابن عاشور، بی تا، ج ۱: ۲۲۳).

صاحب تفسیر الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل از این لازم در یکی از تبیینات ثلاثه خود به «قابلیت قابل» تعبیر می‌کند و بیان می‌دارد:

«و بعبارة ثالثة: كما إن فاعلية الفاعل شرط في الهداية التكوينية و في الهداية التشريعية، كذلك قابلية القابل شرط فيهما أيضاً. الأرض السبخة لا تثمر و إن هطل عليها المطر آلاف المرات، فقابلية الأرض شرط في استثمار ماء المطر. و ساحة الوجود الإنساني لا تتقبل بذر الهداية ما لم يتم تطهيرها من اللجاج والتعصب والعناد. ولذلك قال سبحانه في كتابه العزيز أنه: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾: به عبارت سوم: چنانچه فاعلیت فاعل، شرط در هدایت تکوینی و هدایت تشریحی است، همچنین، قابلیت قابل نیز در آن دو، شرط است. زمین سفت بار نمی‌دهد، اگرچه بر آن هزار مرتبه باران بیارد! پس قابلیت زمین شرط است برای تأثیر آب باران. ساحت وجود انسان بذر هدایت را نمی‌پذیرد تا زمانی که از لجاجت و تعصب عناد پاک شود. لذا خداوند هدایت را به متقین نسبت داده است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۷۴).

علامه طباطبائی نیز که از قائلان به هدایت تامه در این آیه شریفه می‌باشد و این مقوله را به بهترین شکل تبیین، و از این زمینه به «هدایت سابقه» تعبیر کرده است و درباره لزوم وجود آن می‌نویسد:

«فهذه الأعمال الزاكية منهم متوسطة بين هدايتين كما عرفت، هداية سابقة و هداية لاحقة، و بين الهدایتین يقع صدق الاعتقاد و صلاح العمل، و من الدليل

عَلَىٰ أَنْ هَذِهِ الْهَدَايَةُ الثَّانِيَّةُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِرْعَ الْأُولَىٰ، آيَاتِ كَثِيرَةٍ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾ (ابراهيم/ ۲۷). و قوله تعالى: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (الصَّف / ۵) إلى غير ذلك مِنَ الْآيَاتِ: پس این اعمال پاک کننده در میان دو هدایت قرار گرفته‌اند: هدایت ابتدایی و هدایت ثانویه. درستی اعتقاد و درستی عمل بین دو هدایت قرار می‌گیرد و از جمله دلایل برای اینکه این هدایت ثانویه از جانب خدا فرع بر هدایت اولیه است، آیات زیادی است که وجود دارد؛ مثل قول خداوند متعال که می‌فرماید: ...» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱: ۴۴).

ایشان این هدایت سابقه را که زمینه کسب معارف قرآن کریم است، مرهون سلامت فطرت می‌داند و چنین بیان می‌دارد:

«ثُمَّ إِنَّ الْهَدَايَةَ الثَّانِيَةَ لَمَّا كَانَتْ بِالْقُرْآنِ فَالْهَدَايَةُ الْأُولَىٰ قَبْلَ الْقُرْآنِ وَ بِسَبَبِ سَلَامَةِ الْفِطْرَةِ، فَإِنَّ الْفِطْرَةَ إِذَا سَلِمَتْ لَمْ تَنْفَكْ مِنْ أَنْ تَنْبَهَ شَاهِدُهُ لِفَقْرِهَا وَ حَاجَتِهَا إِلَىٰ أَمْرٍ خَارِجٍ عَنْهَا: وَ چُونِ هَدَايَتِ دَوْمِي مَتَّقِينَ بِاِقْرَآنِ صَوْرَتِ مِي گيرد، معلوم می‌شود که هدایت اولی قبل از قرآن، و علّت آن، سلامت فطرت بوده است. این وجدانی همه ماست که اگر فطرت کسی سالم باشد، ممکن نیست به این حقیقت اعتراف نکند که من موجودی محتاج هستم و احتیاج من به چیزی است که خارج از ذات خودم است» (همان).

علامه طباطبائی بر این عقیده است که مراد از هدایت در آیه که به سبب قرآن حاصل می‌شود، هدایت ثانویه است و هدایت اولیه که مقدمه هدایت قرآنی است، به سبب فطرت سالم نهادینه شده است. آنچه در این راستا به ذهن خطور می‌کند، این پرسش است: از آنجا که متقین به کسانی گفته می‌شود که هدایت یافته‌اند، پس به چه علّت هدایت بار دیگر به آنان اختصاص یافته است؟! آیا این تحصیل حاصل نمی‌باشد؟!!

پاسخ اینکه آنان بر این باورند که شخص متقی با در اختیار داشتن آن زمینه مساعد، قابلیت درک معارف والای قرآن کریم را دارد و پس از هدایت اولیه که همان کسب

زمینهٔ مساعد از غیر قرآن می‌باشد، با انجام دستورهای قرآن، خود را در این صراط حق ثابت قدم می‌کنند و رشد می‌دهند تا به کمال تام دست یابند.

صاحب تفسیر المراحی از این مهم چنین یاد می‌کند:

«هو الدلالة على الصراط المستقيم مع المعونة والتوفيق للعمل بأحكامه، إذ هم قد اقتبسوا من أنواره و جنوا من ثماره، و هو لغيرهم هدى و دلالة على الخير و إن لم يأخذوا بهديه و ينتفعوا بإرشاده و كون بعض الناس لم يهتدوا بهديه لا يخرجهم عن كونه هدى، فالشمس شمسٌ و إن لم يرها الأعمى: قرآن راهنمایی بر راه مستقیم است به همراه یاری و توفیق برای عمل به احکام قرآن؛ زیرا متقین هستند که از انوار قرآن استفاده کرده‌اند و از میوه آن می‌چینند. قرآن برای غیر متقین هم هدایت است و راهنما به سوی خوبی، اگرچه از هدایت آن استفاده نکنند و از ارشاد آن سود نبرند و اینکه بعضی مردم هدایت نمی‌شوند به هدایت قرآن، قرآن را از هدایت‌گری خارج نمی‌کند. خورشید، خورشید است اگرچه انسان کور آن را نبیند» (مراحی، بی‌تا، ج ۱: ۴۰).

صاحب تفسیر مخزن‌العرفان در تفسیر قرآن در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«همان گونه که تقوی در اول پیدایش و حصول آن، علت محدثه می‌خواهد؛ زیرا ممکن است و هر ممکنی محتاج به علت است، در بقاء نیز محتاج به علت مبقیه می‌باشد و قرآن رهبر هدایت است که رسیدن به مقصود، همان عمل نمودن به تعلیمات قرآن است؛ زیرا انسان هرچه زکی، پاک و امن باشد، اگر قرآن را پیش روی خود قرار ندهد، قدم او از صراط انسانیت بلغزد و به مقصود اصلی نائل نگردد. پس می‌توان گفت تعلیمات قرآن، علت مبقیه تقوی است، نه علت محدثه» (امین اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۷۸).

نکته قابل توجه این است که قائلان به هدایت تامه اگرچه بیان کرده‌اند، هدایت قرآن به فردی تعلق می‌گیرد که قابلیت، روح تقوا و زمینه داشته باشد، ولی بیان نکردند که این روح تقوا و زمینه چگونه حاصل می‌شود؛ زیرا قرآن برای هدایت افراد نازل شده است. حال که این هدایت را مشروط به قابلیت خاصی می‌دانید، آن هدایت اولیه از کجا نشأت

می‌گیرد؟ از میان مفسران، تنها مفسرانی که به این مسئله پرداخته‌اند و آن را تبیین کرده‌اند، ابن عربی و به تبعیت از او علامه طباطبائی است. ابن عربی در باب این نکته، چنان که گفته شد، چنین بیان می‌کند:

«فعلى هذا، المتقون فى هذا الموضع هم المستعدون الذين بقوا على فطرتهم الأصلية، واجتنبوا رين الشرك و الشك لصفاء قلوبهم و زكاء نفوسهم، و بقاء نورهم الفطرى، فلم ينقضوا عهد الله. و هذه التقوى مقدمة على الإيمان: بنابراین، متقین در این جایگاه، صاحب استعدادهایی هستند که بر فطرت اصلی خود باقی ماندند و به سبب صفای قلب و پاکیشان و نیز بقای نور فطری خود از شرک و شک دوری جستند، پس عهد خدا را نقض نکردند و این تقوا مقدمه ایمان است» (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۳).

ایشان برای درک معارف حقه قرآن، دارا بودن استعداد خاصی را در انسان ضروری می‌داند که تا این استعداد نباشد، انسان از درک این انوار قرآنی عاجز است. ابن عربی این استعداد را در گرو باقی ماندن بر فطرت اصلیه انسان می‌داند؛ همان فطرت پاک انسانی که در نهاد انسان به عاریت قرار داده شده است. او معتقد است بقای بر آن فطرت پاک باعث پیدایش یک استعداد خاصی برای جذب هدایت‌های قرآنی می‌شود.

پس از ابن عربی، تنها مفسری که به این قضیه اشاره کرده، علامه طباطبائی است که می‌فرماید:

«ثم إن الهداية الثانية لما كانت بالقرآن فالهداية الأولى قبل القرآن و بسبب سلامة الفطرة، فإن الفطرة إذا سلمت لم تنفك من أن تتبّه شاهد لفقرها و حاجتها إلى أمر خارج عنها: و چون هدایت دومی متقین باقرآن صورت می‌گیرد، معلوم می‌شود که هدایت اولی قبل از قرآن بوده است و علت آن، سلامت فطرت بوده است. این وجدانی همه ماست که اگر فطرت کسی سالم باشد، ممکن نیست به این حقیقت اعتراف نکند که من موجودی محتاج هستم و احتیاج من به چیزی است که خارج از ذات خودم است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۴).

ایشان معتقد است انسان متقی بین دو هدایت واقع است: هدایت سابقه و هدایهٔ لاحق. هدایت لاحق که مرهون انوار قرآنی است، خود در گرو هدایت سابقه می‌باشد. آنچه مهم است اینکه هدایت سابقه از چه چیز نشئت می‌گیرد. این همان چیزی است که مفسران با تفاوت الفاظ در باب هدایت سابقه - مثل قلب سلیم، قابلیت قابل، روح تقوا و استعداد - به آن اشاره کرده‌اند. علامه بر این باور است که این هدایت سابقه به سبب سلامت فطرت حاصل می‌شود.

توجه به این قول از قرن هفتم از تفسیر ابن عربی - با اختلاف در مذهب خود - و در تفاسیر اهل سنت از تفسیر *لباب التأویل فی معانی التنزیل* در قرن هشتم ظهور کرد و باعث گرایش تعداد زیادی از مفسران، از جمله علامه طباطبائی به این قول گردید. اکثر مفسران شیعه به این قول تمایل پیدا کردند.

۳-۲-۳) مصداق منحصره

این قول شباهت زیادی به قول هدایت تامه دارد و شاید بتوان آن را قسمی از آن دانست، ولی به دلیل تفاوت باریکی که وجود دارد، این قول را مستقلاً مطرح کردیم. در هدایت تامه، مفسر قائل به هدایت اولیه بود و وجود تقوای ابتدایی را شرط می‌دانست و غالباً به آن تصریح می‌کرد، ولی در این قول مفسر به دنبال زمینهٔ کسب تقوا نیست، بلکه قرآن را صاحب صلاحیت برای هدایت تمام بشر می‌داند، ولی معتقد است از میان بشر، فقط متقین هستند که از این فیوضات استفاده می‌کنند و هدایت می‌شوند.

در تبیین این قول در تفسیر *بحر العلوم* چنین آمده است:

«فإن قيل: فيه بيان لجميع الناس، فكيف أضاف إلى المتقين خاصة؟ قيل له: لأن المتقين هم الذين ينتفعون بالبيان، و يعملون به فإذا كانوا هم الذين ينتفعون، صار في الحقيقة حاصل البيان لهم: اگر گفته شود که در قرآن، بیان برای همهٔ مردم است، پس چگونه به متقین نسبت داده شده است؟! به او گفته می‌شود، چون فقط متقین هستند که از بیان قرآن

سود می‌برند و به آن عمل می‌کنند. پس زمانی که فقط آنان از بیان سود ببرند، در حقیقت، حاصل بیان برای آنان می‌گردد» (سمرقندی، بی تا، ج ۱: ۲۲).

شیخ طوسی در تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن به این قول چنین اشاره می‌کند:

«معناه نور و ضیاء و دلالة للمتقين من الضلالة و إنما خص المتقين بذلك و إن كان هدی لغيرهم من حيث أنهم هم الذين اهتدوا به و انتفعوا به: همانا متقین را به هدایت مخصوص کرد، اگرچه هدایت برای دیگران نیز هست، به این دلیل که فقط آنان هستند که به هدایت قرآن هدایت گشته‌اند و از آن سود برده‌اند» (طوسی، بی تا، ج ۱: ۵۳).

طبری نیز در تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن اینگونه بر این مطلب اشاره دارد:

«و لو كان نوراً لغير المتقين، و رشاداً لغير المؤمنين لم يخص الله عز و جل المتقين بأنه لهم هدی، بل كان یعم به جميع المنذرين ولكنه هدی للمتقين، و شفاء لما فی صدور المؤمنین، و وقّر فی آذان المكذبین، و عمی لأبصار الجاحدين: اگر نور و هدایت برای غیر مؤمنین بود، خدا آن را به متقین اختصاص نمی‌داد، بلکه همه مندرین را می‌فرمود، و لکن هدایت برای متقین و شفای قلب مؤمنین و سنگینی در گوش دروغگویان و کوری چشمان مخالفان قرار داد» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۷۶).

غالب مفسران قائل به قول مصداق منحصره، برای تبیین هدایت همگانی قرآن و اختصاص این هدایت قرآنی به متقین، به آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا﴾^۱ استشهاد کردند، به این بیان که پیغمبر (ص) منذر تمام افراد می‌باشد، ولی از آنجا که فقط کسانی که صفت خشیت داشتند، از انذار ایشان سود بردند. لذا خداوند متعال انذار را فقط به آنان نسبت داده است.

برخلاف قول گروه اول که اکثر قائلان در قرون ۱۴ و ۱۵ متمرکز بودند، قائلان این قول در اغلب قرون وجود دارند. نکته دیگر اینکه از میان مفسران اهل سنت، تعداد زیادی به این قول گرایش دارند و یا حتی می‌توان گفت مفسران کهن اهل سنت قریب به اتفاق

همین قول را اتخاذ کرده بودند. این قول از کتب تفسیری بحر العلوم و جامع البیان فی تفسیر القرآن از علمای اهل سنت در قرن چهارم ظهور کرد و از علمای شیعه، شیخ طوسی در قرن پنجم از کسانی بود که این قول را در میان امامیه ترویج کرد.

۴- قول مختار

با بررسی آیات قرآن به این نکته دست می‌یابیم که مواردی مثل هدایت، موعظه، جنت، ذکر، نجات و عاقبت به خیری به متقین نسبت داده شده است. چنانچه بعضی از این موارد به غیر متقین نیز نسبت داده شده است. با تعمق در این نسبت‌ها، باید بیان داشت که نمی‌توان این نسبت‌ها را درباره متقین از باب انحصار دانست، بلکه این موارد از باب موقعیت خاص متقین در هندسه معرفتی قرآن، خود نیز مرتبه خاصی را طلب می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، این موارد مرحله و مرتبه خاصی را نمایانگر هستند. وقتی جنت به متقین نسبت داده می‌شود، انحصار ورود را نمی‌رساند، بلکه مرتبه خاصی از جنت را به متقین وعده می‌دهد. این سخن درباره هدایت نیز پیاده می‌گردد؛ یعنی این نسبت، کاشف از یک مرتبه خاصی از هدایت در باب متقین است.

با بررسی جایگاه هدایت درباره تقوا به نکات قابل ملاحظه‌ای دست می‌یابیم. برای بررسی این مهم می‌توان از معناشناسی همزمانی تمسک جست. باید گفت که در تحلیل معناشناسی، در همنشینی هدایت و تقوا، هدایت دو موقف و جایگاه نسبت به تقوا پیدا می‌کند که به اختصار می‌توان آن را برشمرد:

۵- تحلیل همنشینی زمینه بودن هدایت برای تقوا

۵-۱) در پاره‌ای از آیات، هدایت در موقف زمینه برای تقوا قرار گرفته است؛ یعنی وجود هدایت سبب شده تا انسان به مرحله تقوا برسد؛ به عبارت دیگر، بعد از هدایت، با بیان اینکه باید از چه مسائلی پروا کنند، انسان به مرتبه‌ای از تقوا نائل می‌شود. این مهم در

آیه شریفه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (التوبة / ۱۱۵) بیان شده است.

۲-۵) در آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ (محمد / ۱۷) نیز زمینه بودن هدایت برای تقوا به چشم می‌خورد؛ یعنی کسانی که هدایت یافتند و زمینه هدایت را با خود به همراه دارند، در پرتو دو عنایت خداوند قرار می‌گیرند: یکی ازدیاد هدایت برای آنان است که خداوند هدایت را بر آنان فزونی می‌بخشد و دیگر ایتاء تقوایی به حسب مقام ایشان به آنان است؛ یعنی آن هدایت اولیه سبب شده تا مقامی از تقوا به آنان اعطا شود. وقتی شخص در پرتو هدایت قرار گیرد و بر آن خط، مشی کند، این عمل باعث رشد وی می‌گردد، لذا به هدایت بیشتری نیاز پیدا می‌کند.

۳-۵) در آیه شریفه ﴿أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (الزمر / ۵۷) بیان شده است که اگر هدایت الهی حاصل می‌شد، از متقین قرار می‌گرفت؛ یعنی هدایت الهی مقوله‌ای است که تقوا را با خود به ارمغان می‌آورد. در واقع، هدایت الهی است که زمینه و بستری برای سوق انسان به تقوا می‌شود.

۶- تحلیل همنشینی زمینه بودن تقوا برای هدایت

در تعدادی از آیات، تقوا با رویکردی زمینه‌ای برای هدایت قرار می‌گیرد؛ یعنی وجود تقوا سبب می‌شود تا هدایت الهی شامل انسان گردد.

۱-۶) در آیه شریفه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (البقره / ۲)، تقوا زمینه‌ای برای کسب هدایت الهی و قرآنی شده است. با توجه به آیات قبل که هدایت زمینه‌ای بود برای تقوا و ضمیمه کردن این آیه، این نتیجه حاصل می‌شود که متقین در میان دو هدایت قرار دارند.

۲-۶) در آیه شریفه ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران / ۱۳۸) نیز تقوا نقش زمینه را برای هدایت ایفا می‌کند. در این آیه اشاره می‌شود که بیان خداوند دو ساحت دارد: ساحتی جنبه همگانی است و همه را شامل می‌شود و ساحت دیگر

مثل هدایت و موعظه آن که به متقین مختص شده است؛ زیرا آنانند که در مسیر هدایت قرار دارند و با این بیان‌ها بر هدایت ایشان افزوده می‌گردد. در این آیه شریفه بیان شده است که اگر متقین مشمول هدایت شده‌اند، به سبب تقوای آنان بوده که تقوا نقش زمینه برای هدایت را ایفا می‌کند.

۳-۶) با توجه به آیه شریفه ﴿ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (المائدة/ ۱۰۸)، دستور به رعایت تقوا و فرمانبری از حضرت حق داده می‌شود. در ادامه، بیان شده که خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند. با توجه به اینکه در این آیه، فاسق نقش مقابل تقوا را ایفا می‌کند و هدایت الهی بر آنان تعلق نگرفته است، این نکته حاصل می‌شود که در صورت وجود تقوا، هدایت نیز به دنبال خواهد بود. لذا در این آیه، تقوا زمینه‌ای برای دریافت هدایت قرار گرفته است.

۴-۶) در آیه شریفه ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (التوبة/ ۱۰۹) که تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح، بی‌ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل تقوا و برنامه‌های آنها را روشن می‌سازد، بیانگر این نکته است که ظالمان که در مقابل متقین قرار گرفته‌اند، مشمول هدایت الهی واقع نمی‌شوند. لذا متقین به دلیل وجود تقوا، زمینه‌ای برای تقوا در خود مهیا کرده‌اند.

هدایت الهی، یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسیدن به مقصد، تنها شامل حال گروهی می‌شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آن را داشته باشند، اما ظالمانی که از این شایستگی دورند، هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود؛ زیرا خداوند حکیم، و مشیت و اراده‌اش روی حساب است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۸: ۱۴۲).

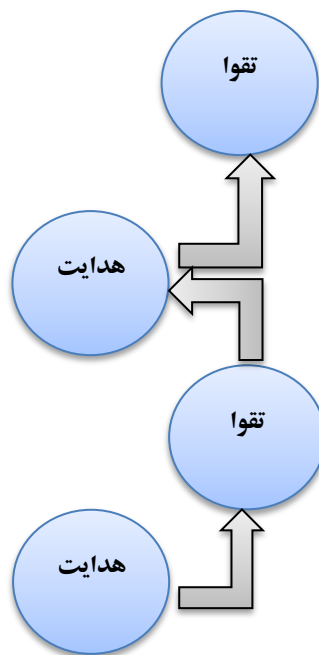
۷- جمع‌بندی

همان‌گونه که اشاره شد، در هندسه معرفتی قرآن، هدایت نسبت به تقوا سه موقف پیدا کرده است. این سه ساحت باعث شده است که در ایجاد و شدت تقوا تأثیر بسزایی داشته باشد. با تدبّر در مسائل بیان شده از ارتباط و هم‌آیی هدایت و تقوا، نتایج متعددی حاصل می‌شود: متقین در مرحله ابتدا و استدامه، نیاز به هدایت الهی دارند و از آن بهره‌جسته‌اند و در پرتو دو هدایت الهی قرار گرفته‌اند که از آن به هدایت اولیّه و ثانویه یاد شده است.

همچنین، هدایت الهی مراتب مختلفی دارد که این مراتب در درجات تقوا اثر مستقیم دارند. هدایت الهی از باب ارشاد به تمام انسان‌ها تعلق گرفته، ولی در نسبت با متقین از باب ازدیاد هدایت و در پی آن ازدیاد تقواست. می‌توان گفت که استنکاف از تبعیت هدایت الهی، سبب گمراهی و در نتیجه، محرومیت از تقواست. همچنین، نتیجه می‌دهد از آنجا که هدایت بر تقوا اثر مستقیم دارد و از سوی دیگر، طبق آیه ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ (مریم/ ۷۶)، هدایت در حال فزونی است. بنابراین، این نتیجه حاصل می‌شود که متقین در سیطره ازدیاد هدایت الهی قرار دارند.

گفته شد که تقوا و هدایت در نسبت به هم دو ساحت پیدا می‌کنند. گاهی تقوا زمینه‌ای برای دریافت هدایت می‌شود و گاهی هم هدایت الهی زمینه‌ای برای نیل به تقوا می‌گردد. با نسبت‌سنجی این دو ساحت می‌توان گفت که میان تقوا و هدایت ارتباطی دوسویه وجود دارد؛ یعنی هدایت الهی زمینه‌ای برای کسب تقوا می‌شود و با طی این مرحله و کسب درجه‌ای از تقوا، زمینه دریافت هدایت الهی فراهم می‌گردد. در واقع، هدایت‌های بعدی نسبت به هدایت اولیّه، از مرتبه‌ای بالاتر برخوردارند. این نکته در باب تقوا نیز جاری است؛ یعنی تقوایی که در مراحل بالاتر کسب می‌گردد، از تقوای اولیّه در مراتبی بالاتر است. یادآوری می‌شود که هدایت مقدم بر تقواست و زمینه برای نیل به تقوا می‌باشد. لذا علامه طباطبائی بیان می‌دارد: «متقین مشمول دو گونه هدایت‌اند: هدایت قبل از تقوا که محصول فطرت سلیم است و بر اثر آن، انسان به تقوا روی می‌آورد و هدایت

بعد از تقوا که هدایتی است به واسطه قرآن و وعده خداوند، و پاداشی از سوی اوست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۴). بنابراین، می توان حاصل را به شکل زیر نمایش داد:



نتیجه گیری

از میان اقوال مذکور، می توان قول علامه طباطبائی را برگزید که نزدیکترین قول به نکات به دست آمده در این نوشتار است. از آنچه بیان شد، ارتباط عمیق تقوا و هدایت کشف می شود و این نکته حاصل می گردد که نسبت هدایت به متقین دوسویه می باشد؛ یعنی چنان که هدایت بر متقین مؤثر است، تقوا نیز در کسب هدایت الهی تأثیر دارد. پس نسبت هدایت به متقین، انحصار را نمی رساند، بلکه بیانگر هدایتی خاص است که در پی کسب تقوا برای متقین حاصل می شود.

نکته قابل توجه این است که هدایت منسوب به همگان با هدایت منسوب به متقین تفاوت دارد؛ به این بیان که منشاء هدایت، چنانچه در آیه شریفه ﴿ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (البقره / ۲) بیان شده، قرآن کریم می باشد که در این آیه به

متقین نسبت داده شده است. اما در آیه شریفه ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾ (الإسراء / ۹)، هدایت کلی، قرآن کریم بیان شده است. با توجه در این دسته از آیات، گاه قرآن با ضمیر «هذا» و گاه با ضمیر «ذلك» خطاب می‌شود. این نکته از این باب است که قرآن کریم مراتب مختلفی دارد: مرتبه‌ای مرتبه‌ای مربوط به لوح محفوظ است و مرتبه‌ای دیگر که در حد ظرفیت بشر نازل شده است.

با توجه به این نکته، این حقیقت کشف می‌شود که وقتی بحث از هدایت متقین در میان است، به مرتبه‌ای اعلای قرآنی اشاره می‌شود که این حاکی از هدایت خاصی است که فقط مشمول اهل تقوا می‌شود.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

- آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن جزی غرناطی، محمد بن احمد. (۱۴۱۶ق.). *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*. بیروت: شرکت دار الأرقم بن ابی الأرقم.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر. (۱۹۹۷م.). *التحریر والتنویر*. تونس: دار سحنون للنشر والتوزیع.
- ابن عربی، محیی الدین محمد. (۱۴۲۲ق.). *تفسیر ابن عربی*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- امین اصفهانی، نصرت بیگم. (۱۳۶۱). *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۶۱). *خدا و انسان در قرآن*. ترجمه احمد آرام. تهران: سهامی انتشار.

بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق.). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.

تستری، سهل بن عبدالله. (۱۴۲۳ق.). *تفسیر التستری*. بیروت: دارالکتب العلمیة.

- سمرقندی، نصرین محمد. (١٤١٨ق.). *بحر العلوم*. بیروت: دارالفکر.
- سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی. (١٤١٦ق.). *تفسیر الجلالین*. بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
- شاذلی، سیدبن قطب. (١٤١٢ق.). *فی ظلال القرآن*. بیروت: دارالشروق.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (١٤١٧ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (١٣٧٢). *جوامع الجامع*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم.
- طبری، محمدبن جریر. (١٤١٢ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار المعرفه.
- طوسی، محمدبن حسن. (١٤٠٩ق.). *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- عروسی الحویزی، عبدعلی. (١٤١٥ق.). *تفسیر نور الثقلین*. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- عیاشی، محمدبن مسعود. (١٣٨٠ق.). *کتاب التفسیر*. تهران: چاپخانهٔ علمیه.
- قمی، علی بن ابراهیم. (١٣٦٧). *تفسیر قمی*. قم: دار الكتاب.
- مراغی، احمد مصطفی. (١٤١٨ق.). *تفسیر المراغی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مغنیه، محمدجواد. (١٤٢٤ق.). *تفسیر الکاشف*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر. (١٤٢١ق.). *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*. قم: مدرسهٔ امام علی بن ابی طالب (ع).
- موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی. (١٤٠٩ق.). *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسهٔ أهل بیت (ع).
- نووی جاوی، محمدبن عمر. (١٤١٧ق.). *مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید*. بیروت: دار الکتب العلمیه.